

01 Mayıs 2019

بایسنقر میرزا ۱۵۹۸

هفتم جمادی الاول ۸۳۷ در باغ سفید هرات از افراط در شراب‌خوارگی درگذشت. پیکر او را در مدرسه گوهرشاد هرات به خاک سپردند (فصیح، ص ۲۳۲-۲۳۴، ۲۶۲-۲۶۵، ۲۷۲؛ خواندمیر، ج ۳، ص ۶۲۳).

بایسنقر میرزا شاهزاده‌ای هنرمند، خوشنویس، هنرپرور، دوستدار هنرمندان و بزرگ‌ترین حامی کتاب‌سازی و کتاب‌آرایی بود و، از این رو، در ایران شهرت بسیار دارد. هنر خوشنویسی وی را ستوده‌اند؛ چنان‌که دولت‌شاه سمرقندی (ص ۲۶۴) درباره او می‌گوید: «به شش قلم خط نوشتی» و در بعضی منابع او را «ارکان اربعه کاخ خط» دانسته‌اند (قمی، ص ۲۹؛ ایرانی، ص ۱۴۳؛ سمسار، ص ۲۶). البته آثار به‌جای مانده از او با تعریفی که از وی در خوشنویسی کرده‌اند هم‌خوانی ندارد.

اثر رقم دار منسوب به او کتیبه‌ای است که بنا قلم ثلث بر طاق ایوان مسجد گوهرشاد مشهد نوشته شده است و چنین رقم دارد «بایسنقر بن شاهرخ بن تیمور گورکانی فی ۸۲۱» (اعتمادالسلطنه، ص ۱۴۷).

شهرت او در خوشنویسی به سبب کتابت قرآنی به اندازه ۱۰۱ × ۱۷۷ سانتی‌متر، با قلم محقق جلی، شامل هفت سطر در هر صفحه است. این اثر بزرگ‌ترین نسخه خطی قرآن است که در سده‌های گذشته خوشنویسان مسلمان بر روی کاغذ کتابت کرده‌اند. البته در جایی از این قرآن رقم یا نشانه‌ای، که گویای کتابت آن به دست بایسنقر باشد، دیده نمی‌شود. به بایسنقر نسبت شاعری هم داده‌اند و برخی در تذکره‌ها ابیاتی از وی آورده‌اند (گلچین، ص ۱۲۹؛ علیشیر، ص ۱۲۵؛ فصیح، ص ۲۷۳).

بایسنقر میرزا علاقه خاصی به خوشنویسان، تذهیب‌کاران، نگارگران، شاعران، موسیقی‌دانان، و

بایسنقر میرزا (۷۹۹ - ۸۳۷ ق / ۱۳۹۷ - ۱۴۳۳ م) شاهزاده هنرمند، هنرپرور، و هنردوست دوره گورکانی است.

بایسنقر میرزا، فرزند شاهرخ پسر تیمور، در ۷۹۹ ق در هرات به دنیا آمد. او سومین پسر از هفت پسر شاهرخ بود. با اینکه به ولیعهدی نرسید، به وی نسب پادشاه و سلطان و غیاث‌الدین داده‌اند (حافظ ابرو، ج ۱، ص ۵۱۱، ج ۲، ص ۸۹۴؛ دولت‌شاه، ص ۲۶۴؛ خواندمیر، ج ۳، ص ۶۲۲). وقتی شاهرخ به پادشاهی رسید، بایسنقر فقط هشت سال داشت. شاهرخ در ۸۱۳ ق به ماوراءالنهر لشکرکشی کرد و، در نبود خود، بایسنقر چهارده ساله را به‌جای خود نشانده. شاهرخ در هجده سالگی وی را به حکومت تمامی خراسان و شرق آن برگزید. او در فرونشاندن جنگی خانگی بین بایقرا و شاهرخ نقشی مؤثر داشت. به سبب شایستگی‌های بایسنقر، شاهرخ او را به سمت «امیر دیوان» منصوب کرد (فصیح، ص ۱۵۴؛ حافظ ابرو، ج ۱، ص ۳۶۱، ۳۶۴، ج ۲، ص ۶۲۸-۶۲۹).

شاهرخ، از ۸۲۰ ق به بعد، بایسنقر را به مأموریت‌های جنگی فرستاد؛ از جمله حمله به هزاره در ۸۲۰ ق، تعقیب و دستگیری امیرزاده قیدو بهادر در ۸۲۱ ق، حمله به آذربایجان در ۸۲۳ ق، و رفتن به گنجه برای سرکوب طغیان یاراحمد قرامان در ۸۲۴ ق. در دومین لشکرکشی شاهرخ به آذربایجان، در ۸۳۲ ق، بایسنقر نقشی مهم داشت. این لشکرکشی برای سرکوب اسکندر قرايوسف، والی آذربایجان، بود که قلعه سلطانیه، ابهر، زنجان، و قزوین را گرفته بود. بایسنقر، پس از بازگشت از این سفر، به شدت بیمار شد و شاید به همین دلیل از ۸۳۳ ق به بعد فعالیت‌های سیاسی و نظامی بایسنقر کمتر شد. در ۳۷ سالگی، در

علی اکبر ولایتی، ve dğr.; تقویم تاریخ فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، (جلد

اول، بخش دوم)، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۲ ISAM DN. 260934

EDEBİAT

BAYSUNGUR  
KİTAP VE DİVANE  
(?)

ROBINSON, B.W.  
Prince Baysunghur and the fables of Bidpai.  
Oriental art N.S.16 (1970), pp. 145-154

Prens Bayşunğur ve  
Bidpai maralları

Baysungur Giyaseddin (v.837/1433)

ISS

T. W. Arnold, Painting....., s. 75

تاریخ پیدایش قرآن بزرق بخت زیبای بایسنقر :  
نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی  
نخجوانی ، حسین  
ش : ۴ ، س : ۱۰ ، زمستان ۱۳۳۷ ، ص : ۳۲۹ - ۳۳۱  
-Baysungur

BAYSUNGUR GIYASEDDIN

TA. D. 477 22 OCAK 1991  
AB. M. 483  
ML. D. 226  
BL. M. 1429

EL (Ar.)  
C-4.  
s. 173-174  
1975

Baysungur Camii (Pertek)

12 OCAK 1991  
MADDE TAYINLANMIŞTIR  
EMHA BELEN DOKÜMAN

Osman Burat

Vakıflar Der.  
s.10, s.289-298, Ank.1973

SONRA GELEN DOKÜMAN  
MADDE TAYINLANMIŞTIR

Baysungur  
-Shahname

354 HILLENBRAND, Robert. Exploring a neglected masterpiece: the Gulistan Shahname of Baysunghur. Iranian Studies, 43 i (2010) pp.97-126. [Shahname produced in Herat for the Timurid prince Baysunghur in 1430.]

BĀYSONGHOR, GHİYĀTH AL-DĪN, fils de Shāh-Rukh et petit-fils de Timūr, fut chargé en 820/1417, par son père, des fonctions de grand-juge à la cour; en 823/1420, après la mort de Kara-Yūsuf, il prit possession de Tabriz, et fut nommé gouverneur d'Astarābād en safar 835/oct. 1431, mais il ne monta jamais sur le trône; les astrologues lui ayant prédit qu'il ne vivrait pas plus de quarante ans, il se livra à la débauche et mourut à Harāt le 7 djumādā I 837/20 déc. 1433 à l'âge de trente-six ans; il fut enterré dans le mausolée de la princesse Gawhar-Shād. Artiste et protecteur des arts, il était dessina-

1174 BĀYSONGHOR --

teur et enlumineur; dans la bibliothèque qu'il avait fondée, quarante calligraphes, élèves de Mir 'Alī, inventeur de l'écriture nasta'liq, étaient occupés à copier des manuscrits; son initiative eut une influence considérable sur le développement des arts du dessin en Perse à l'époque des Timūrides. Il fit entreprendre une édition critique du Shāh-nāma de Firdawsi et écrire une préface à cet ouvrage, la plus longue des deux que l'on possède.

Bibliographie: Cl. Huart, Calligraphes et miniaturistes, 97, 208, 324, 336; J. Mohl dans Firdawsi, Livre des Rois, I, XV, note 1; Mirkhānd, VI, 212, 213; Khādamir, III, 3<sup>e</sup> partie, 116, 123, 130. (CL. HUART)

2011

*militaire de 1960 en Turquie (Ses origines)* (Geneva 1963).

#### BIBLIOGRAPHY

A. Selçuk Özçelik, Başgil, Ali Fuat, *TDVİA* 5:128–30; Ali Fuat Başgil, *Din ve laiklik*, İstanbul 2003<sup>2</sup>; Ali Fuat Başgil, *Gençlerle başbaşa*, İstanbul 2009<sup>2b</sup>; Ali Fuat Başgil, *La révolution militaire de 1960 en Turquie (Ses origines)*, Geneva 1963; Ali Fuat Başgil, *Türkçe meselesi*, İstanbul 2007<sup>3</sup>.

ALI SUAT ÜRGÜPLÜ

### Bāysunghur b. Shāh Rukh, Ghiyāth al-Dīn

**Ghiyāth al-Dīn Bāysunghur Mīrzā b. Shāh Rukh** (799–837/1397–1433) was a Tīmūrid prince famous for his cultural patronage. He was born on 21 Dhū l-Hijja 799/15 September 1397 to Shāh Rukh and his powerful wife Gawharshād. As a younger son, he was probably raised at his parents' court, and they seem to have favoured him for succession. Like his brothers, Bāysunghur held military and administrative responsibilities from a young age. In early 818/1415 he was given the governorship and income of Astarābād and western Khurāsān, and in 819/1416–17 Shāh Rukh appointed him to supervise the *dīwān-i a'lā'* (main chancellery), with the particular assignment of dislodging the tyrannical vizier, Fakhr al-Dīn (d. 830/1417). This was a post of significant responsibility, which he retained until his death (Manz, 87, 91–2). Bāysunghur had his own *dīwān* and army, led the troops of his province, and held high command on Shāh Rukh's campaigns. He lived largely in Herat, in the Bāgh-i Şafā palace, visiting his province for a few weeks each year to hunt. During his later

years Bāysunghur's health declined (Faṣīḥ Khwāfi, 261–2, 266), probably because of the alcoholism that would cause his death (7 Jumādā I 837/20 December 1433). He was buried in the mausoleum built by Gawharshād, and his eldest son, 'Alā' al-Dawla, inherited his governorship and his *dīwān* position. After Shāh Rukh's death in 1447, 'Alā' al-Dawla contested power over Iran with his brothers Sulṭān Muḥammad and Abū l-Qāsim Bābur, in a struggle that destroyed all three.

Bāysunghur's achievements fit into the culture of princely patronage that began under Shāh Rukh and was known as the Tīmūrid renaissance. This was a period of refinement and systematisation in literature, historiography, and the arts, incorporating the Chinese and Central Asian influences of the Mongol period. Bāysunghur is remembered as a patron of the arts of the book and founder of a school of painting and calligraphy in Herat, which built on the earlier styles of Tabriz and Shiraz. After Shāh Rukh's conquest of Fars and Azerbaijan, several artists from these centres entered Bāysunghur's employ. From about 830/mid-1420s, Bāysunghur oversaw the Herat scriptorium (*kitāb-khāna*), where calligraphers, illuminators, painters, and bookbinders produced superlative works. The *Shāhnāma*, which was copied by the famous Ja'far Tabrīzī (or Bāysunghurī) in 833/1430, was based on several manuscripts and contained an introduction commissioned by the prince; this remained the standard edition until the late twentieth century. It was a popularisation rather than a critical edition, and the text includes numerous accretions (Khaleghi Motlagh).

In poetry and calligraphy, Bāysunghur was both patron and practitioner. Although his taste and his remarks are

زبان»، همانجا).

یکی از مردان بايزيد به نام محیی اثری دارد با عنوان *دايرة جهان نما* که در آن برخی نکات و اطلاعات راجع به بايزيد رومی را به دست می‌دهد. نسخه‌ای از این اثر به شماره ۱۵۳۳ در کتابخانه دانشگاه استانبول نگهداری می‌شود («دائرة المعارف دیانت»، همانجا).

بايزيد دوری تا پایان عمر در ادرنه زندگی کرد و در همانجا درگذشت و در کنار تکیه‌اش به خاک سپرده شد (سعدالدین، بروسه‌لی، ثریا، طاش کویری زاده، همانجاها).

از بايزيد رومی آثاری به نظم و نثر برجای مانده است: *سرجانان*، منظومه‌ای است به ترکی در بیش از ۵۵۰ بیت در تصوف که تحت تأثیر آراء عرفانی محیی‌الدین ابن عربی سروده شده است. وی در این منظومه ضمن توضیح موضوعات عارفانه، به شرح و بیان سخنان برخی از صوفیان مشهور نیز پرداخته است. نسخه‌های خطی این اثر در کتابخانه ملت و کتابخانه دانشگاه استانبول نگهداری می‌شود («دائرة المعارف زبان»، «دائرة المعارف دیانت»، همانجاها). *سجنجل الارواح*، تفسیری است بر سورة فاتحه که نسخه‌ای از آن در کتابخانه سلیمانیه نگهداری می‌شود (حاجی خلیفه، ۹۸۰/۲؛ بروسه‌لی، نیز «دائرة المعارف دیانت»، همانجاها). *بیان الاسرار للاحرار فی بوادی الملک الجبار الغفار*. حاشیه بر *انوار التنزیل بیضاوی*. حاشیه علمی *فصوص الحکم*. رساله الوجود. شرح النصوص. طورسینا. شرح *فصوص الحکم* (بروسه‌لی، بغدادی، همانجاها).

مآخذ: بروسه‌لی، محمدطاهر، عثمانلی مؤلفری، استانبول، ۱۳۳۳ق/۱۹۱۵م؛ بغدادی، هدیه؛ ثریا، محمد، *سجل عثمانی (تذکره مشاهیر عثمانیه)*، استانبول، ۱۳۱۱ق؛ حاجی خلیفه، کشف؛ سعدالدین، محمد، *تاج التواریخ*، استانبول، ۱۲۷۹ق؛ طاش-کویری زاده، احمد، *الشقائق النعمانیة*، به کوشش احمد صبحی فرات، استانبول، ۱۴۰۵ق؛ نیز:

*Türk dili ve edebiyatı ansiklopedisi*, Istanbul, 1977; *Türkiye diyanet vakfi İslâm ansiklopedisi*, Istanbul, 1992.

لیلا رحیمی بهمنی

بايزيدي، لهجه، نک: کردی، زبان.  
بايستقرميرزا گمان، نک: آق قویونلو.

بايستقرميرزا (۷۷۹-۷ جمادى اول ۸۳۷ق/۱۳۹۷-۲۰ دسامبر ۱۴۳۳م)، فرزند شاهرخ پسر تیمور امیرزاده نامور و هنرپرور گورکانی. جایگاه او در زندگی و پس از مرگ چنان بود که - با آنکه به مرتبه ولیعهدی شاهرخ نرسید - تاریخ‌نویسان از وی با عنوانها و القابی چون پادشاه، سلطان، غیاث‌الدین و الدنيا، و غیاث‌السلطنه یاد کرده، و او را به سبب داشتن منشهای پسندیده به شیوه‌ای گزافه‌آمیز ستوده‌اند (فصیح، ۱۴۰، ۲۷۲-۲۷۳؛ حافظ ابرو، ۵۱۱/۱، ۸۹۴/۲؛ دولتشاه، ۲۶۴؛ خواندمیر، ۶۲۲/۳؛ علیشیر، ۱۲۵).

آثار: ۱. کتیبه مرمربنای مسجدی در ایالت ناگور ماروار به قلم نستعلیق، حاوی ابیاتی به فارسی با رقم و تاریخ «قائله و کاتبه کاتب الملك مشهور بدوری ۹۶۷» (جغتایی، ۱۳۰-۱۳۱). ۲. یک نسخه مثنوی امیر خسرو به قلم کتابت جلی خوش با رقم «سلطان بايزيد بن مير نظام مشهور بدوری به تاریخ محرم ۹۷۶ق». این نسخه که متعلق به کتابخانه سلیمه بیگم، همسر اکبر شاه بود، بعدها به کتابخانه شاه جهان انتقال یافت و اینک در کتابخانه کیورهند نگهداری می‌شود (همو، ۱۳۲؛ بیانی، ۹۵/۱-۹۶). ۳. قطعه‌ای از یک مرقع در کتابخانه اوقاف استانبول به قلم دو دانگ و کتابت خوش با رقم «... سلطان بايزيد دوری...» (همو، ۹۶/۱). ۴. قطعه‌ای به قلم نستعلیق نیم دو دانگ و کتابت جلی خوش با رقم و تاریخ «العبد کاتب الملك المشتهد بدوری غفر ذنوبه فی تاریخ شهر شوال سنة ۹۸۵... تحریراً فی مکه المشرقة»، در یک مجموعه خصوصی در تهران (همانجا).

مآخذ: احمد، نظام‌الدین، طبقات اکبری، بسنی، ۱۹۲۷م؛ بدائونی، عبدالقادر، منتخب التواریخ، کلکه، ۱۸۶۹م؛ بیانی، مهدی، احوال و آثار خوش‌نویسان، تهران، ۱۳۴۵ش؛ جغتایی، محمد عبدالله، سرگذشت خط نستعلیق، لاهور، ۱۳۹۱ق/۱۹۷۰م؛ عالی، مصطفی، مناقب هنروران، استانبول، ۱۹۲۶م.

مریم همایونی افشار

بايزيد رومی، شاعر و عارف ترک قرن ۱۰ق/۱۶م که به بايزيد خلیفه بن عبدالله، بايزيد درویش و بايزيد ثانی نیز شهرت دارد. وی از خلفای جمال‌الدین خلوتی و از مشایخ دوره سلطان بايزيد دوم بوده است. تاریخ و محل تولد وی به درستی معلوم نیست. درباره درگذشتش نیز منابع سالهای متفاوتی را ذکر کرده‌اند، ولی چون گفته‌اند که تألیف یکی از آثارش با عنوان *سرجانان* در ۹۲۲ق/۱۵۱۶م بوده («دائرة المعارف دیانت»، ۷/۲۴۲)، می‌توان گفت که بعد از این تاریخ درگذشته است، هر چند که بغدادی وفات او را در حدود سال ۹۱۰ق ضبط کرده است (۲۳۰/۱).

بايزيد رومی به اشاره مرشدش جمال‌الدین خلوتی که به نام خلیفه چلبی مشهور بود، به ادرنه آمد و در آنجا ساکن شد. برای وی در قبرستان قیق<sup>۱</sup> تکیه‌ای ساختند و برای مصارف و مجارج تکیه، روستایی نیز وقف شد (بروسه‌لی، ۴۰/۱؛ بغدادی، همانجا؛ ثریا، ۷/۲؛ «دائرة المعارف زبان...»، ۱/۳۵۷).

بايزيد در علوم ظاهر تبحر داشت و به آداب خانقاهی و معارف صوفیانه آگاه بود و تأثیر کلامش پیروان بسیاری را به سوی او جلب کرده بود. او نزد خلیفه چلبی طی طریق کرد و به سبب ارادتش به بايزيد بسطامی، لقب بايزيد ثانی را برای خود برگزید (سعدالدین، ۵۹۵/۲؛ طاش کویری زاده، ۳۶۸؛ «دائرة المعارف دیانت»، همانجا).

از بايزيد رومی اشعاری نیز به جای مانده که وی در آنها آراء و عقاید مهم تصوف را به زبانی روشن و رسا بیان می‌کند. وی در اشعار خود به فنون و صنایع شاعری، و حتی به وزن و قافیه توجهی ندارد و شعر را وسیله‌ای برای بیان افکار و نظریات خود دانسته است («دائرة المعارف

شهرستان چاردهی ۱۲۸۶-۱۳۵۸ش، شاعر افغانستانی. نژاد معلمان خصوصی درس خواند. چندی به کارهای اداری پرداخت. اشعار باهر بیشتر مایه غنایی دارد. به گونه شاعران روزگار روشنگری نیز شعر می گفته است. به سبک بیدل توجه ویژه ای داشت. دیوان وی که در آن انواع شعر گرد آمده است، پنج هزار بیت دارد و گه گاه اشعاری به شیوه شاعران دوره روشنگری نیز در آن به چشم می خورد. دیوانش به چاپ نرسیده، اما اشعاری فراوان از او در مطبوعات کشورش منتشر شده است. منبع: رنگین کمان شعر، اشعار و احوال سخنوران قاریاب، ۶۷-۶۹.

بایزید پورانی (bā.ya.zid-e.pu.rā.ni) - پس از ۹۰۰ق، شاعر و خوش‌نویس ایرانی. از مردم روستای پوران در نزدیکی هرات بود. خاندانش از دیرباز در میان مردم ناحیه، نفوذ و اعتبار فراوان داشتند. نیای او جلال‌الدین ابویزید پورانی (-۸۶۲ق) از بزرگان مشایخ روزگار خود بود و به شیخ ظهیرالدین خلوتی (-۸۰۰ق) ارادت می ورزید. بایزید گذشته از شاعری در خوش‌نویسی نیز استاد بود. وی خطوط هفتگانه، به ویژه خط نستعلیق را خوش می نوشت و کتیبه محراب مسجد جامع قدیم بخارا به خط او است. مدت‌ها در هرات و بخارا به سربرد، اما سرانجام به هند کوچید و پس از ۹۰۰ق به دربار امرای ارغونی تته پیوست. وی که در بدایت حال بسیار تهی دست بود، در هند چندان دارایی بیندوخت که همچون پادشاهان می زیست. از بایزید تنها ابیاتی پراکنده در تذکرها مانده است.

منابع: تاریخ افغانستان در عصر گورکانی هند، ۲۲۶-۲۲۷؛  
دایرة المعارف آریانا، ۳/۴۹۲-۴۹۳؛ دایرة المعارف ادبیات و صنعت  
تاجیک، ۱/۲۹۵؛ مذکراجاب، ۱۷۸-۱۸۰؛ مقصدالاقبال، ۹۱-۹۰؛  
نفحات الانس، ۵۰۲-۵۰۳.

دانشنامه

بایسنقر میرزای گورکانی (bāy.son.qor.mir.zā-ye.gur.kā.ni)،  
میرزا غیاث‌الدین، ملقب به سلطان بایسنقر بهادرخان فرزند  
شاهرخ میرزا فرزند امیر تیمور گورکان، هرات بیست و یکم  
ذی‌الحجه ۷۹۹- استرآباد ۸۳۷ق، شاهزاده شاعر، خوش‌نویس،  
دانش‌دوست و هنرپرور تیموری. مادرش، گوهرشادآغا  
بانفوذترین همسر شاهرخ بود. بایسنقر از جوانی مورد اعتماد  
پدر بود و هرگاه شاهرخ برای کاری از پایتخت بیرون می رفت،

بایسنقر به نیابت وی، در هرات به تخت شاهی می نشست، از جمله در ۸۱۳ق که شاهرخ برای دفع یورش امیر شیخ نورالدین که با لشکر ترکستان به سمرقند تاخته بود، راهی آن دیار شد، میرزا بایسنقر را به جانشینی خود به حکومت هرات نشانده وی در ۸۱۷/۸۱۸ق به فرمان پدر به حکومت ولایات طوس، مشهد، ابیورد، بیلقان، جرمقان، خوشان، نسا، یارز، استرآباد، شماسان، کبودجامه و توابع و مضافات و منسوبات آن‌ها رسید. از آن‌جا که بایسنقر مردی با گذشت و نرم‌خو بود و نزد شاهرخ اعتبار فراوان داشت، هرگاه که یکی از پسرعموهایش به سبب کرده‌ای خشم شاهرخ را برمی‌انگیخت، نزد امیر به شفاعت از وی می پرداخت. چنان‌که در ۸۱۸ق که میرزا بایقرا پسر عمر شیخ، شیراز را گرفت، شاهرخ بدان دیار لشکر کشید تا پیش از تثبیت فرمان‌روایی او، شیراز را از تصرفش درآورد. چون بایقرا توان رویارویی با شاهرخ را در خود ندید، گریخت و نزد بایسنقر پناهنده شد و وی را میانجی قرار داد تا آن‌که شاهرخ از جسارتش درگذشت. شاهرخ در ۸۱۹/۸۲۰ق بایسنقر را بر مسند امارت دیوان هرات نشانده و قاضی‌القضات دربار خود کرد. وی نیز از آن پس هر روز در دیوان می نشست و به کارها و مشکلات مردم رسیدگی می کرد. در ۸۲۳ق که شاهرخ بر امیر قراویوسف ترکمان پیروز شد، بایسنقر راهی تبریز کرد. چون وی بدان دیار رسید، خطبه و سکه به نام و لقب شاهرخ زد. سپس به فرمان پدر به گاورود رفت و امیر بابا حاجی را که برای عرض اخلاص به خدمت شاهرخ نیامده بود، به اطاعت درآورد. در ۸۲۴ق پس از آن‌که شاهرخ در راه تبریز، در موضع قراکومک، خبر فتنه و آشوب یار احمد قرامناق در حدود گنجه و بردعه را شنید، بایسنقر را روانه دفع آن آشوب کرد. یار احمد به گرجستان گریخت و در اسفرزن در قلعه بایزید پناه جست. بایسنقر نیز در پی وی بدان‌جا رفت و قلعه را محاصره کرد. سرانجام پس از چند روز دژ بندان، یار احمد از وی امان طلبید و بایسنقر نیز وی را دستگیر و تسلیم شاهرخ کرد. در ۸۳۰ق برای نبرد با براق ازبک که شکستی سخت بر الغ بیگ وارد کرده بود، به شمال شرقی شتافت. به محض آن‌که براق عقب رانده شد، بایسنقر به هرات بازگشت، ظاهراً بدان سبب که الغ بیگ از پدر خواسته بود او را بازگرداند، زیرا بنا به دلایلی بیم داشت که بایسنقر جایش را بگیرد. در همین سال شاهرخ به دست احمد لر از مریدان مولانا فضل‌الله استرآبادی (۷۴۰-۷۹۶/۸۰۴ق) کارد خورد. و بایسنقر و دیگر امرا مأمور کشف این توطئه شدند. در این جست‌وجو به

their raids extended even to the environs of Malāyer and Nehāvand (Wilson, p. 22). In 1910, they defeated a punitive expedition led by the governor-general of Lorestān, 'Abd-Allāh Mīrzā Montāser-al-Dawla, near Borūjerd, causing that official to flee from the city and abandon part of his artillery. But later that year they were, in turn, routed by an army of 5,000 men, including 1,000 Bakhtīārīs, under the command of the new governor-general, Amīr(-e) Mofakḵkam Lotf-'Alī Khan Bakhtīārī, and their leader was slain (ibid.).

In spring, 1306 Š./1927, the Bayrānavands revolted against the Pahlavi regime. They ambushed an infantry company between Korramābād and Borūjerd, killing the captain and a hundred soldiers. They also momentarily laid siege to Korramābād. But government troops quickly dispersed them and, in 1928, thoroughly defeated them (H. Arfa, *Under Five Shahs*, Edinburgh, 1964, pp. 207-11). Later during the reign of Rezā Shah, according to British Naval Intelligence, 5,000 Bayrānavands were forcibly moved to the Qazvīn and Varāmīn regions (*Persia*, British Naval Intelligence Division, 1945, p. 370). But according to M. Kayhān, they were moved to the Qom, Sāva, and Kāšān regions (*Joḡrāfiā* II, p. 67). By 1949, when W. O. Douglas visited Lorestān, the Bayrānavands had become sedentary and were living in dire poverty (*Strange Lands and Friendly People*, New York, 1951, p. 100).

Today, most of the Bayrānavands reside in the *bakš* of Čaqalvandī, southwest of Borūjerd (Razmāra, *Farhang*, VI, pp. 4, 34, 112). Formerly, the Bayrānavands spent the summers on the Kūh-e Čehel Nābālegān and the Kūh-e Garrū (Wilson, p. 22). Some of them spent the winters on the foothills of the Pol-e Zāl mountains, 30 miles northwest of Dezfūl (Wilson, p. 22; M. L. Rabino, *Les tribus du Louristan*, Paris, 1913, p. 21; *Persia*, p. 379).

The population of the Bayrānavand tribe was estimated at 2,500 families by Rawlinson (p. 107); at 7,000 families by A. Houtum-Schindler ("Reisen im südwestlichen Persien," pt. 4, *Zeitschrift der Gesellschaft für Erdkunde zu Berlin* 14, 1879, p. 87; at 10,000 families by Wilson (p. 22), Rabino (p. 21), and Kayhān (II, p. 67); at 7,000 families by the authors of *Persia* (p. 370); and at 3,250 families by the authors of *Irānšahr* (Tehran, 1342 Š./1963, I, p. 141).

*Bibliography:* Given in the text.

(P. OBERLING)

**BĀYSONĠOR, ĠĪĀT-AL-DĪN** B. ŠĀHROK B. TĪMŪR (799-837/1397-1433), also called Sultan Bāysonḡor Bahādor Khan, Timurid prince who played an important role as a statesman and a patron of art and architecture and was himself a first-class calligrapher. His title (*laqab*) is sometimes given as Mo'ezz-al-Dīn (Nezām-al-Dīn Šāmī, ed. Tauer, 1956, p. 134; Zaryāb p. 79). Instead of Bāysonḡor or Bāysonqor, other vocalizations such as Baysunqar (Barthold, p. 58) are possible but improbable (Doerfer, pp. 272-77), all the more so in view of the unambiguous Greek spelling Soggoúr (Moravcsik, pp. 283f.). He was born on 21

Du'l-ḡejja 799/16 September 1397 (Faṣīḡ, p. 118) at Herat and died at the age of thirty-seven lunar years on 7 Jomādā I 837/20 December 1433 in the Bāḡ-e Safīd palace near Herat (*Ḥabīb al-sīar* [Tehran] III, p. 623; *Bābor-nāma*, tr. Bacqué-Grammont, 1985; Togan, in *ĪA* II, p. 430, with correction of the date; other dates given in some sources are less probable). His mother was Gowharšād Begom, the most important and distinguished of Šāhroḡ's wives (Nezām-al-Dīn Šāmī, loc. cit.).

Bāysonḡor was an outstanding representative of Islamic culture of the Turco-Iranian type, whose distinctiveness and worth have only in recent decades received adequate appreciation in modern scholarship. Nöldeke (p. 205), who knew the facts of Bāysonḡor's career, was uncertain about his role in the cultural life of his time. In both contemporary and modern historical works, Bāysonḡor is overshadowed by his elder brother Oloḡ Beg (796-853/1393-1449). The historian Ja'fārī praised him only as a courageous and generous prince (Zaryāb, p. 79). In fact Bāysonḡor was an abler statesman than Oloḡ Beg, and his cultural achievements, though in different fields, by no means fell short of the latter's. In the opinion of Browne (*Lit. Hist. Persia* III, p. 385), Bāysonḡor was "perhaps the most talented" of Šāhroḡ's sons. The reasons why he was so long underrated are obvious enough. He never held a post so high as Oloḡ Beg's viceroyalty at Samarqand, but served instead as his father's right-hand man at Herat. Second, no modern scholar has made a special study of his achievements, whereas Oloḡ Beg's astronomical tables and observatory at Samarqand had been known to European scientists from Newton in the 17th century onward and his career had been the subject of a detailed monograph by Barthold (Eng. tr., 1955). Juster appreciation of Bāysonḡor's significance has been made possible by the progress of art historiography in very recent years. In an important article (*ĪA* II, pp. 428-30) Togan has drawn attention to the neglect of Bāysonḡor and helped arouse interest in him, particularly among art historians.

Bāysonḡor played a big part in the administration of the Timurid empire. He was still a child when Tīmūr died in 807/1405. He was appointed governor-general (*wālī*) of Ṭūs, Nīšāpūr, and Astarābād when he was seventeen years old, and according to Faṣīḡ (p. 175) *amīr-e dīvān* in 819/1416-17. This probably meant head of the high council of state (*dīvān-e 'ālī-e amīrī*), i.e., Šāhroḡ's supreme council in Herat (Togan, in *ĪA* I, p. 351; cf. Roemer, 1952, pp. 85, 169, 171, 182). Faṣīḡ mentions several persons who were appointed to this council and some, including himself, who were punished with dismissal from it, and his statements indicate that Bāysonḡor was not just a member but the chairman (Faṣīḡ, pp. 170, 196, 198, 207). For a time in and after 824/1421 Bāysonḡor was apparently *wālī* of Tabrīz, but he later returned to his previous post. Insofar as the duties of governorship allowed, he preferred not to reside at the provincial headquarters but to stay at Herat with his father, who entrusted him with major

Baysongor  
Bayasuddin

DN: 176 268

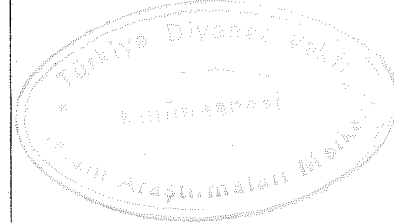
Baysunghur

*sunna*, with the sites already revered by many of his subjects, including that of Mashhad, and such local holy places as the Herati shrine of Bibi Sitti.

Among ulama and Sufis it is also difficult to find individuals or groups which represented one specific program to the exclusion of others. The students of rival figures among the ulama could all hold lucrative posts and many men retained loyalties to people of divergent views. Among the Sufi shaykhs, the members of different spiritual lineages lived in close and generally friendly contact. The two centers I have examined, the shrine at Jam and the city of Herat, both welcomed shaykhs of widely different persuasions and practice. In Herat we find a group of shaykhs sharing the education of disciples, despite divergent practices and affiliations. Their conflicts were usually a matter of personal competition or morality. One thing that is interesting is their tendency to maintain close contacts with a number of former masters and fellow disciples, and to pass them on to their own followers. The circle which formed in Herat around its senior shaykhs persisted beyond their lifetimes, despite a number of disagreements within it. In the Timurid period there were numerous institutions of authority originating from the court, like the *şadr* and the *shaykh al-islām*, connected to the city ulama, like the mosque or madrasa, or from the Sufi milieu, like the shrine and the *ṭarīqa*, and all were important to government and society. None of them, however, could define the shape of religious life for the individual.

CHAPTER 8

**The rebellion of Sultan Muhammad b. Baysunghur and the struggle over succession**

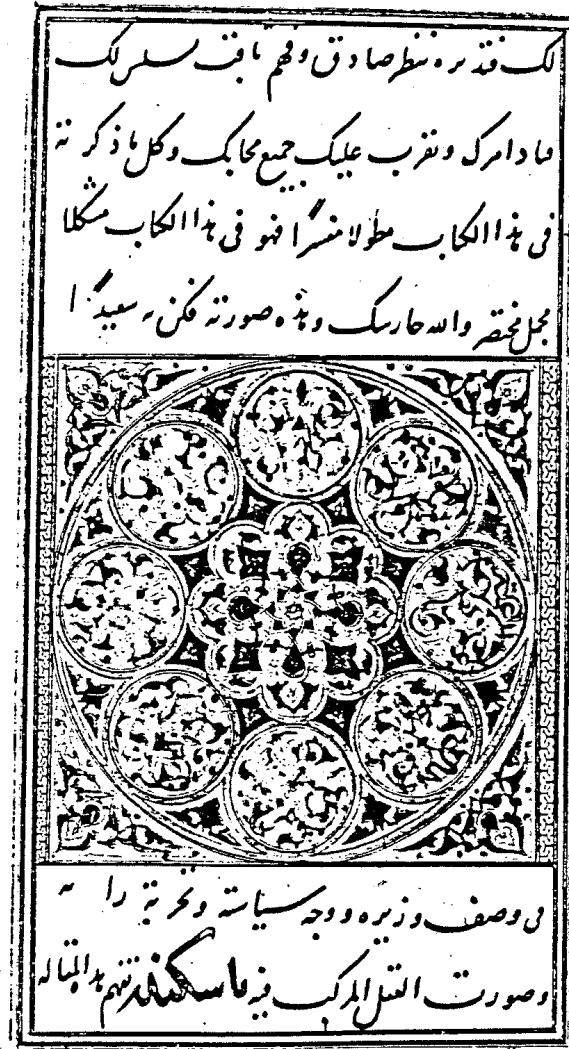


Throughout most of his rule Shahrūkh provided a precious period of peace and prosperity for his subjects, but his last years were difficult. The problems which led to rebellion and then to the collapse of order on his death were those which plagued most governments of the medieval Middle East. At the center, the need to choose a successor strained relations among the royal family and their servitors. Bureaucratic corruption had grown beyond acceptable limits and efficient tax collection was hampered by abuses both at the center and in the provinces. As older and experienced governors died it became harder to retain power in the provinces and this situation was made dangerous by the constant political activity of indigenous leaders. When Shahrūkh became seriously ill in 847–48/1444 disturbances arose throughout the realm, and his grandson Sultan Muhammad b. Baysunghur began a rebellion which required military action. It was on the campaign against him that Shahrūkh died, and his death opened a struggle for power which brought the death of most of the major contestants and the loss of western Iran. All of these events involved several segments of the population, and, when we examine the actions and successes of Sultan Muhammad, we see a pattern of interlocking political activities involving Iranian and Turco-Mongolian leaders, dynasty and emirs, emirs and viziers. What is illustrated here is both the fragility of central government and the involvement of provincial populations in politics which affected the center. Cities and provinces feared breakdown above all, but the actions they took to gain protection helped to exacerbate the conflict they dreaded.

We are well informed about the struggles at the end of Shahrūkh's reign. Sultan Muhammad attracted numerous Iranian personnel into his following, including several historians. Three major historians of Fars, Ja'far b. Muḥammad al-Ḥusayni Ja'fari, who wrote the *Tarikh-i Yazd* and the *Tarikh-i kabīr*, Ahmad b. Husayn b. Katib, author of the *Tarikh-i jadid-i Yazd*, and Taj al-Din Hasan b. Shihab Yazdi, the author of the *Jami'-i tawarikh-i hasani*, all worked for Sultan Muhammad or under his jurisdiction.<sup>1</sup> One other major historian with connections to Sultan Muhammad was Abu Bakr Tihrani

16 Eylül 2008  
T.C. KÜLTÜR VE TURİZM BAKANLIĞI  
MİLLÎ KÜTÜPHANE VE KÜLTÜR YERLERİ GENEL MÜDÜRLÜĞÜ

<sup>1</sup> See Chapter 2.



4183  
*Naṣā'ih Iskandar*. Written by Ja'far al-Bāisunghuri.  
 Dated 829 (1425-6)

Arthur J. ARBERRY, *The Chester Beatty Library a Handlist of the Arabic Manuscripts*,  
 Vol. V, MSS. 4001 to 4500, 1962 DUBLIN.

البائية الحميرية (چکامه حمیری که قافیه «ب» دارد)، رساله‌ای حاوی چکامه‌ای در «بحر کامل» در یکصد و هفده بیت در ستایش خاندان پیامبر (ص) سروده سید هاشم اسماعیل بن محمد حمیری (۱۰۵-۱۷۳ ق). مطلع چکامه چنین است:

هلا وقتت علی المكان المشعب

بین الطویل فاللوی [فالنقا] من کیکب

(چرا در آن جای چمنزار درنگ نکردی؟ در آنجا که میان طویل و لوی [نقا] است و جزو ناحیه کیکب است). این چکامه را «ذهبی» یا «مذهبه» نیز می‌خوانند زیرا شاعر در یکی از بیت‌های آن به داستان پیدا شدن آب برای لشکریان حضرت علی (ع) در جنگ صفین اشاره می‌کند که آن حضرت لگام اسب را به سوی کناره راه برگرداند و فرمان داد زمین را بشکافند و از زیر آن سنگی بزرگ و سپید پدیدار شد و او آن سنگ را «مانند گویی در دست چوگان باز» به کناری انداخت و آب فراوان برجوشید:

فتنی الاعنة نحو عث فاجتلی

لمساء یلمع کاللجین المذهب

(پس لگامها را به سوی راهی دشوار پیچاند، و در آنجا تخته سنگ سپید بزرگی پدیدار شد که مانند سیم زران‌دود می‌درخشید) وی در پایان این چکامه دل‌انگیز می‌گوید:

یمحو و یثبت ما یشاء و عنده

علم الکتاب و علم ما لم یکتب

(می‌زداید آنچه می‌خواهد و استوار می‌دارد آنچه می‌خواهد و در نزد اوست دانش نبشته و دانش آنچه نبشته نشده است). سید مرتضی علم‌الهدی (م ۴۳۶ ق) و اشرف بن هاشم علوی حسینی فلسطینی (م ۶۱۰ ق) و دیگران این چامه را شرح کرده‌اند. شرح سید مرتضی در سال ۱۳۱۳ ق در مصر به چاپ رسیده است. این چکامه همواره مورد نظر محققان و ادیبان شیعه بوده و بسیاری از ایشان آن را از بر می‌کرده‌اند. صاحب *اعیان الشیعة* سند روایت این قصیده را تا سید مرتضی که بزرگترین شارح آن است نقل کرده است (نیز ← حمیری، اسماعیل بن محمد).

منابع: *اعیان الشیعة*، ۵۵۴/۱ - ۵۵۶، ۴۲۰/۳ - ۴۲۱، الذریعة، ۳/۳؛ *الغدیر* ۲۱۳/۲ - ۲۱۴؛ دیوان السید الحمیری، ۸۲ محمدحسین روحانی

البیغاء، ابوالفرج عبدالواحد یا عبدالملک (شام ۳۱۳ - بغداد ۳۹۸ ق) فرزند نصر بن محمد مخزومی معروف به بیغاء (طوطی) شاعر و مترسل مشهور عرب. در سال ۳۳۳ ق که سیف الدولة حمدانی (م ۳۵۶ ق) به حلب آمد قصیده‌ای در مدح وی سرود به جمع شاعران دربار وی پیوست. بعد از وفات سیف الدولة بیغاء به موصل و بغداد سفر کرد و امراء و خلفای زمان را مدح گفت. او در قصیده سبک متنی و بحرتری دو شاعر شیعی مذهب را تتبع می‌کرد ولی در مرثی و خمریات سبکی ابتکاری داشت. رسالات او مسجع و آهنگین و پرمایه بود و درین زمینه سبکی را ابداع کرد که مورد تقلید آیندگان گردید. منتخبات نظم و نثر او در اواخر قرن چهارم

منابع: رجال، طوسی، ۳۷۰؛ جامع الرواة، ۱۱۵/۱؛ اعیان الشیعة، ۱۲۸/۱۳؛ معجم رجال الحدیث، ۲۶۱/۳؛ رجال، ابن داود، ۵۴. سید مهدی حائری

بایسنقر میرزا (ح ۸۰۲ - ۸۳۷ ق) فرزند شاهرخ پسر تیمور از شاهزادگان هنرمند، هندوستان و خوش طبع تیموری. وی در هرات به دنیا آمد و از هجده سالگی به رتق و فتق امور دولتی پرداخت، سپس به حکومت خراسان و آذربایجان رسید و در سال ۸۲۰ ق به ولایت عهدی منصوب گردید و در دوران ولایت عهدی از هرات پای به بیرون نهاد. بایسنقر میرزا که خود از شعرا و خوشنویسان عصر خویش به شمار می‌آمد در تشویق هنرمندان کوشا بود. از خردسالی به هنر کتاب علاقه مند بود. در سال ۸۲۳ ق که کتابخانه هنری خود را در هرات تأسیس کرد هنرمندان بسیار در آنجا گرد آمدند. می‌گویند در کتابخانه او چهل تن از خوشنویسان، تذهیبگران و مصوران به سرپرستی جعفر بایسنقری همواره به کار کتابت و تذهیب و تصویر اشتغال داشته‌اند. ترتیب شاهنامه و الحاق مقدمه‌ای معروف به آن که توسط جعفر بایسنقری و به دستور بایسنقر میرزا انجام گرفته و به همین جهت به «شاهنامه بایسنقری» مشهور گشته است از آثار این دوره می‌باشد ملک الشعراء بهار این مقدمه را بر خلاف حقیقت و بر ضد تاریخ دانسته است. بایسنقر میرزا بانی هنرمندانه‌ترین مکتب کتاب‌سازی در ایران به شمار می‌آید. در هیچ دورانی به اندازه زمان وی نسخه‌های زیبا و نفیس نوشته نشده است. بطوریکه در اغلب کتابخانه‌های مهم دنیا نسخه‌ای از کتابهای کتابخانه بایسنقر یافت می‌شود. بایسنقر میرزا خطوط اصول اقلام ششگانه را نزد شمس‌الدین محمد بن حسام هروی معروف به شمس بایسنقر آموخت و خود در محقق و ثلث از استادان بزرگ گردید. مهمترین اثر بازمانده از او کتیبه پیش طاق مسجد گوهرشاد در مشهد است که به خط ثلث نوشته شده است. این اثر که متعلق به بیست سالگی بایسنقر میرزا می‌باشد حاکی از قدرت و قوت قلم اوست. یکی دیگر از آثار ارزنده او کتابت بزرگترین قرآن موجود به خط محقق (و نه ثلث) است که هم اکنون بعضی از صفحات آن در موزه آستان قدس رضوی، کتابخانه سلطنتی، کتابخانه ملی، موزه ایران باستان، کتابخانه ملک و بعضی مجموعه‌های خصوصی موجود است. وی در هفتم جمادی‌الآخر سال ۸۳۷ ق در سنین جوانی درگذشت و در مجموعه گوهرشاد خاتون به خاک سپرده شد. سالها بعد در همان محل به یادبودش مقبره‌ای بزرگ بنا گردید. از او سه پسر به نامهای میرزا رکن‌الدین علاءالدوله، میرزا سلطان محمد و میرزا ابوالقاسم بابر به جای ماند.

منابع: دایرة المعارف فارسی، ۳۸۷/۱؛ احوال و آثار خوشنویسان، ۴ - ۳/۱۰۵۱ - ۱۰۵۲؛ از سعیدی تا جامی، براون، ترجمه حکمت، ۵۳۷ - ۵۳۸؛ «سندی مربوط به فعالیت‌های هنری دوره تیموری در کتابخانه بایسنقری هرات»، احمد پراسادی قدس، هنر و مردم، سال شانزدهم شماره ۱۷۵؛ سبک‌شناسی، بهار، ۹۱/۳. مهرداد نیکتام

بائن ← طلاق.

15 AGUSTOS 1996

# Die Miniaturen der Berliner Bāisonqur-Handschrift

28 farbige Tafeln

Herausgegeben von  
Volkmar Enderlein

*Baysanqur*

COLLECTION OF  
PROF. DR. OKTAY ASLANAPA – ISTANBUL

Insel Verlag

die von vorn gesehene Wand mit dem reichen Fayenceschmuck zu einer Ansicht.

Mit der gleichen Selbstverständlichkeit werden sogar Außen- und Innenansichten eines Gebäudes kombiniert (Abb. 21, 23, 26). Man sieht eine Außenfassade mit Eingangstür und darüberliegendem Fenster. Unmittelbar daneben fällt der Blick in einen Innenraum. Einer solchen Darstellungsweise liegt eine uns kindlich anmutende Unbekümmertheit zugrunde. Sie gibt dem Maler, der sich nicht durch perspektivisches Sehen gebunden fühlt, die Freiheit, die Szene in größter Deutlichkeit vor dem Betrachter auszubreiten.

Für die Wiedergabe von Menschen und Tieren, die nicht modellierend dargestellt werden, gewinnt der Kontur zunehmende Bedeutung. Die Figuren heben sich klar vom Hintergrund ab. Die Umrißlinien – man betrachte nur Pferde und Reiter (Abb. 3) – sind immer voller Gespanntheit und von kalligraphischer Sicherheit. Die Linie wird zu einem Mittel, kraftvolles Leben darzustellen.

Ihren größten Reichtum entfalten die Miniaturen in ihrer Farbigkeit. Als Beispiel kann die Farbgebung des Landschaftshintergrundes dienen, die sich kaum wiederholt, sondern von Blatt zu Blatt wechselt. Bevorzugt wird dafür Grau, das von heller, bläulicher oder dunkler Tönung sein kann. Aber auch zartes Lila, Ocker und lichtiges Grün finden Verwendung. Durch ihre Farbigkeit fesseln iranische Miniaturen den Betrachter meist schon auf den ersten Blick. Wie kostbare Kleinodien beeindrucken sie ihn als Zeugen einer fernen Zeit und Welt.

## Verzeichnis der Abbildungen

Die Seitenzahlen geben den Standort der Miniaturen in der Handschrift an. Von einer Angabe der Maße wurde bei den einzelnen Darstellungen wegen ihres unregelmäßigen Umrisses abgesehen. Als Anhalt kann die Abmessung des Schriftspiegels (23,6 × 15,7 cm) dienen.

1. Das Exlibris des Prinzen Bāisonqur  
Hs. S. 1

Der Handschrift ist ein Schmuckblatt vorangestellt, das in einem Ziermedaillon den einstigen Besitzer nennt. In dem goldgrundigen, von einer feinen Spiralranke gefüllten Mittelfeld steht die Widmung. Darum legen sich ein inneres Band mit Blütenstauden und ein äußeres mit Arabeskenwerk. Dieses läuft oben und unten spitz zu und trägt sogenannte Anhänger. An einzelnen Stellen erkennt man Spuren späterer Reparaturen.

2. Ğamšid lehrt Schneider und Schmiede  
Hs. S. 12 Aus dem Šāh-nāme des Firdausi.

Ğamšid, ein mythischer König, regierte 700 Jahre lang. Er lehrte die Menschen die Kunst der Metallbearbeitung sowie das Herstellen von Geweben und das Nähen. Die Legende ist in der iranischen Miniaturmalerei wiederholt dargestellt worden, bot sie doch den Malern die Gelegenheit, die ganze Vielfalt handwerklicher Vorgänge zu schildern. Hier ist die Szene auf das Notwendigste beschränkt. Der Thron, hinter dessen Rücklehne zwei Begleitfiguren hervorschauen, ist an den linken Rand gerückt. Der Herrscher weist auf den Schneider und den Schmied am Amboß. Ihre Kleidung unterstreicht den Charakter ihrer Tätigkeit. Der Schneider ist elegant gekleidet und trägt einen Turban, der Schmied eine flache Kappe und das Schurzfell. Sie hocken auf dem mit flachen Grasbüscheln besetzten Abhang und heben sich klar von dem zartgrauen Hintergrund ab. In der oberen Ecke krümmt sich ein knorriger Baum, dessen grüne Krone mit dem tiefen Blau des Hintergrundes kontrastiert.

3. Rustam im Kampf mit Afrāsyāb

Hs. S. 21. Aus dem Šāh-nāme des Firdausi.

Rustam, der größte der iranischen Helden, vollbringt im Dienste der Herrscher Irans wahre Wunder an Tapferkeit und Stärke. Unermüdet steht er im Kampf gegen die Feinde Irans, deren Herrscher Afrāsyāb ist.

Der eine der Krieger ist aus dem Sattel gehoben worden und schießt